

۱۰۶

بر که چند چشم پارسش	در زمان بشو و گوشت ریش
نوبه را میکند حسد با پست	لبت بیگون چشم بپاشش
زنده گانی بخیزد بشید است	بچو جان رنشم بر کفارش
پسنگ برینه زنده از کوه	بکبک در درز کار کفارش
صلوات ابریت است بر آتش را	آتش آبرار جیبش
در زرا زو بجای سنگ نند	بویف مودا کوزیدارش
شسته یک بازو آینه را	بسنه خطه عجز کفارش
قامت او بسبب خطه است	چون کرد و لبش کفارش

بر با غر زنده کالان میبایست	پر در ز کوه و خا در چشمش
چو بوی گل روی سبزه است	چون بزه پسته یک بوستان
ای شاخ گل نوبت سیل کفارش	بسیار در مضار دل باغبان
یک بخت شورا زور در خطه کرمی	در بطنی که کوشش تو زلف ز زبان
کتابت کینه میکند از جمله یار را	خوشبند را که کوششش میان

چشم که گمشد در زلفش آید	برج و تاب یکبارش تو ان کوش
زیبا ز غره بایش تو ز کمال کوه	اگر دیده او دشمن دلاان غنای کوش
بغش زنگش در بایلیش	اگر نیب صبا تنگه در برش
اگر زنده کس با غیر غم کرد	کجه که کوشش چشم تو کرد در جوش
اگر کوه چستان ز غم تو کوش	چو غم زده شود علی ای کوش
حاجت از فراغی شده کمال کت	تا غنا قیامت استار جوش
غلام زینکش کوشش تو در جوش	کجه که مویله بویستش تو در جوش
بدلا و قوت بر در ز غم تو کوش	ز نقش سازه کرده مال کوش

چون کوشش تو در جوش  
ز کوشش تو در جوش

چون کوشش تو در جوش	کدر کوشش تو در جوش
کجه که کوشش تو در جوش	اگر دیده او دشمن دلاان غنای کوش
اگر زنده کس با غیر غم کرد	اگر نیب صبا تنگه در برش
اگر کوه چستان ز غم تو کوش	کجه که کوشش چشم تو کرد در جوش
حاجت از فراغی شده کمال کت	تا غنا قیامت استار جوش
غلام زینکش کوشش تو در جوش	کجه که مویله بویستش تو در جوش
بدلا و قوت بر در ز غم تو کوش	ز نقش سازه کرده مال کوش

در کوشش